

افسانه فوریم (داستان استر و مردخای)

داستان استر و مردخای در یک سوره تورات به نام «کتاب استر» آمده، و گفته شده که در زمان خشیارشا اتفاق افتاده است. ناقلان این داستان انبیای یهود بوده‌اند که در زمانی از سده دوم پم وارد تورات کرده‌اند تا یک داستان شبه‌حماسی تاریخی دینی قوم یهود موسوم به «فوریم» را جاودانه سازند؛ داستانی که از زمانهای دورتر در خاطره قومی آنها به نحو مبهمی مانده بوده ولی حقیقتش در زمان نگارشش برایشان معلوم نبوده است و به نحوی که خواهیم خواند بازنویسی کرده‌اند.

این داستان را پائین‌تر از روی تورات خواهیم خواند، ولی پیش از خواندن آن خواهیم کوشید که منشأ داستان را بیابیم. به نظر می‌رسد که اصل این داستان مربوط به شورش باشد که در سال ۴۱۰ پم در مصر بر ضد اسرائیلیان جزیره «یب» (اکنون جزیره الفیله) به راه افتاد. در این جزیره یک جماعت بزرگ یهودی از زمان فرعونان جاگیر بودند؛ جماعتی که شاید پس از تخریب اورشلیم در سده هفتم پم به دست نبوخذ نصر بابلی به مصر پناهنده شده بودند. شاید هم از بقایای اسرائیلیان قدیم مصر بودند که همچنان در مصر ماندگار شده بودند. آنها برای خودشان جامعه‌ئی مجزا تشکیل داده بودند و شهر نسبتاً بزرگی داشتند. وقتی مصر در زمان کام‌بوجیه ضمیمه ایران شد این یهودیان مصری - به عنوان بخشی از رعایای فرعون مصر - دارای زندگی رضایت‌بخشی بودند، و معبد خاص خودشان را داشتند. داریوش دوم ضمن یک سلسله اصلاحات که در کشورهای شاهنشاهی انجام داد، در سال ۴۱۹ پم ضمن فرمانی به متولیان معبد یهودان مصر فرمان فرستاد که مجموعه قوانینی که عزرا در سرزمین اصلی اسرائیل به دستور او وضع کرده است را در میان خودشان مجرا بدارند و مراسم عید فصیح را بر طبق قوانین عزرا انجام دهند. اجازه نوسازی معبدشان با هزینه خزانه شهرداری مصر نیز همراه این فرمان‌نامه فرستاده شد. این فرمان‌نامه در میان یهودان جزیره خوانده شد و شور و اشتیاقی در آنها پدید آورد.^۱

ولی آنها پس از آنکه معبدشان را نوسازی کردند، با سوء استفاده از آزادی‌هایی که چتر حمایت شاهنشاهی برای ادیان و عقاید ایجاد کرده بود دست به اقداماتی از قبیل قربانی کردن گاو در معبدشان زدند که توهین به مقدسات مصریان به شمار می‌رفت، و کاهنان مصری را

برضد آنها برانگیخت.

در این زمان افسری به نام وی‌دَرَنَه سپهسالار و فرماندار جنوب مصر بود، و ارشامَه هخامنشی شهریارِ کل مصر را داشت. ارشامه در سال ۴۱۱ برای دادن گزارش روانهٔ ایران شد، و امر سرپرستی مصر به وی‌دَرَنَه سپرده شد. پسر وی‌دَرَنَه که نامش را یهودان مصر «نَفایان» نوشته‌اند (و ما شکل درستش را نمی‌دانیم) جانشین پدر در جنوب مصر شد. به‌زودی کاهنان جنوب مصر سربازان مصری زیر فرمانِ نَفایان را به اعتراضِ قربانی کردن گاو در معبد یهودان برضد یهودان شوراندند. از آنجا که قوانینِ ایران - به‌خاطر مراعات مقدسات مصریان - قربانی کردن گاو در مصر را ممنوع اعلام داشته بود و یهودان با آن کارشان قانون ایران را نقض کرده بودند، نَفایان نیز گویا با این شورش موافق بود. معبدی که مردم جزیره در زمان آخرین فرعونان مصر و پیش از لشکرکشی کام‌بوجیه به مصر در جزیره ساخته و در زمان داریوش دوم نوسازی کرده بودند توسط شورشیان ویران و با خاک یکسان شد، و گنجینهٔ آن به‌تاراج رفت. یهودان با زنان و فرزندانِشان پلاس پوشیدند و سوگوار نشستند و روزه گرفتند و از خدایشان تقاضا کردند که دشمنانشان را نابود کند؛ و با نوشتن شکوائیه‌ئی نزد فرمانداران اسرائیلی شهرهای اورشلیم و سامره - در فلسطین - دادخواهی کردند و به‌آنها اطلاع دادند که این معبد در زمان قدیم ساخته شده بوده و کام‌بوجیه وقتی مصر را گرفته حرمت آنرا حفظ کرده است، و از آنها تقاضا کردند که برای بازسازی معبد ویران‌شده وساطت و اقدام کنند. ولی یهودان سامره و اورشلیم با یهودان مصر میانهٔ خوبی نداشتند. پاسخی که از اورشلیم و سامره به‌آنها رسید آن بود که نزد ارشامَه - شهریار مصر - دادخواهی کنند، و از آن‌پس نیز از قربانی کردن گاو خودداری ورزند. پلاس پوشی و روزه‌داری و زاریِ یهودان به‌درگاه خدایشان ادامه یافت. نفرین آنها متوجه وی‌درنه بود که می‌پنداشتند برآغلندهٔ این شورش بوده زیرا با قربانی کردن گاو و گوسفند مخالف بوده، و پسرش با اشارهٔ او مرتکب این جنایت شده است. جمع بزرگی از آنها به‌سوی پایتختِ جنوب مصر - تبس - به‌را افتادند و در کنار دروازهٔ شهر بست نشستند. این اقدام آنها شورش تلقی شد، و همه‌شان به‌اتهام برهم زدن نظم عمومی بازداشت و زندانی شدند. در دنبال گزارش که نشانهٔ خشم شدید یهودان مصر از شهریار ایرانی به‌خاطر بازداشت و زندانی کردن شورشیان است، می‌خوانیم که خدای اسرائیل لابه‌های مظلومان را شنید و وی‌درنه را مورد غضب قرار داد، پی پای وی‌درنه را سگهای هار دریدند، و همهٔ کسانی که در ویران کردن معبد خدای اسرائیل شرکت کرده بودند به‌خواست خدای اسرائیلیان کشتار شدند.^۲

معلوم نیست که کشتار «دشمنان اسرائیل» چه‌گونه صورت گرفت، ولی می‌توان پنداشت که ارشامه وقتی به‌مصر برگشت بازداشتی‌های اسرائیل هنوز در زندان و در بیم کشتار بودند، و او آنها را آزاد کرد، و مسببان تخریب معبد را کیفر داد. اما کیفرهای شدید مسببان مصریِ واقعه که عمده‌تاً کاهنان بودند برای ایران گران تمام شد، زیرا همینکه خبر درگذشت داریوش دوم به‌مصر رسید - چنانکه بالاتر دیدیم - مصریان وارد شورش ضد ایرانی شدند. آردشیر دوم نیز همراه با آن گرفتار شورش کوروش کبوتر شد و امکان نیافت که به‌موقع برای آرام کردن مصر اقدام کند، و مصر - چنانکه دیدیم - از اطاعت ایران بیرون شد. فرعونان جدید مصر که به‌یاری سربازان یهودی نیاز داشتند، همچون نیاکان دیرینه‌شان با یهودان نیک‌رفتاری کردند. اسنادی که از این دوره در جزیره بازمانده است نشان می‌دهد که یهودان به‌فرعون وفادار بوده و زندگی عادی داشته‌اند.^۳

چنانکه می‌بینیم، زندگی یهودان مصر به‌دنبال این شورش ضد یهودی در خطر جدی قرار گرفت و بسیاری از آنها به‌زندان افتادند و بیم کشته شدنشان می‌رفت. به‌زودی شورش مصریان بر ضرر سلطه ایران آغاز شد که به احیای سلطنت فرعونی انجامید.

پس آن کشتاری که یهودان در داستان استرو و مردخای خبرش را داده‌اند می‌بایست که در ارتباط با شورش مصریان تفسیر کرد. شاید یهودان نیز در این شورش با مدعی فرعونی همکاری کرده باشند، یعنی سربازان و ساز و برگ پادگان یب را در اختیار او قرار داده باشند و به‌این‌وسیله توانسته‌اند که از کسانی که شورشیان یهودی را بازداشت و زندانی کرده بوده‌اند انتقام بگیرند.

داستان تورات کنونی که رخداد بزرگ تصمیم به کشتار یهودان را به پایتخت ایران و زمان خشیارشا انتقال داده است، می‌گوید که قرار شده بود یهودان را کشتار همگانی کنند؛ ولی خدا به‌داد یهودان رسید و دشمنانشان کشته شدند و یهودان از خطر رهیدند.

یعنی، یهودان اورشلیم در سده‌های بعدی در تورات خودشان داستان این یهودی‌ستیزی را مربوط به دوران خشیارشا دانستند که در پایتخت ایران اتفاق افتاده است، و داستان استرو و مردخای را ابداع کردند. در این داستان گفته شده که وزیر بزرگ خشیارشا که «هامان ابن همداتا اجاجی» بود محرک اصلی برای صدور فرمان کشتار همگانی یهودان سراسر کشورهای تابع شاهنشاهی ایران بود.

قبیله اجاج از قبایل کهن قوم کنعانی در فلسطین بوده است، و یهودیانی که به فلسطین کوچیده بودند مدتهای درازی با آنها درگیری داشته‌اند. در تورات گفته شده که «اجاج» از

عمالیق بودند؛ و از شاه عمالیق نیز با نام «اجاج» یاد شده که شاول (بنیانگذار سلطنت اسرائیل) او را شکست داده دستگیر کرد، و سموئیل (پیامبر اسرائیلیان) او را به انتقام کشتارهایی که از اسرائیلیان کرده بود در پیشگاه خدا - یعنی در معبد - قربانی و تکه پاره کرد و به شاول گفت که باید همه قوم او را به دم شمشیر بگذرانی. باز در جنگ دیگری که میان شاول و کنعانیان رخ داد داوود که رزمنده جوانی بود با سنگ بزرگی که از فلاخن افکند شاه بعدی کنعانیان را کشت و به دنبال آن در کنعانیان شکست افتاد.^۴

پس اجاج نام یک قبیله کنعانی بوده، و هامان ابن همداتا اجاجی از همین قبیله بوده است. چه بسا که محرک کاهنان مصری برای ویران کردن معبد یهودان در جزیره یب به اتهام قربانی کردن گاو در معبدشان همین هامان بوده که امید داشته به این وسیله یهودان را برانگیخته کرده به کشتن دهد و کین دیرینه اش که از زمان نیاکانش می کشیده است را از آنها بگیرد. داستان یهودی ستیزی این هامان اجاجی کاملاً قابل توجیه است، زیرا اجاجی ها - بنابر داستانهای تورات - از قدیم با اسرائیلیان دشمن بوده و جنگها با یکدیگر داشته اند. شاید او یکی از بلندپایگان در دستگاه شهریاری مصر بوده است؛ زیرا چنانکه می دانم هم یونانیان در آن دستگاه بودند هم کنعانیان (آرامیان) و هم مصریان. در این زمینه نامهای بسیاری از آرامیان در سده های پنجم و چهارم برای ما مانده که در مصر سکونت داشته اند. در گورستان آرامیها در مصر - که شماری از آنها در سده حاضر شکافته و مطالعه شده است - نامهای ایرانی همچون بَعَه داتَه نیز دیده می شود، ولی نام پدر و پدر بزرگشان آرامی است، و نشانهای قومی و دینی سرزمینهای بومی خودشان در کنارشان دفن شده است، و این نشان از آن دارد که برخی کسان از آنها در نسلهای بعدی نام ایرانی گرفته بوده اند.^۵

به هر حال، هامان اجاجی یک آرامی تبار خالص بوده، و بی شک در مصر می زیسته، ولی در داستان تورات کنونی تبدیل به وزیر خشیارشا شده است. در قرآن گفته شده که «هامان» وزیر فرعون مصر و دشمن بنی اسرائیل بود. این سخن نیز می بایست که ریشه در داستانهای بخشی دیگر از یهودان داشته باشد که تورات دیگری داشته اند. به نظر می رسد که یهودان حجاز تا اوائل سده هفتم مسیحی بنابر داستانهای تورات خودشان اصل داستان جزیره یب را به نحو مبهمی به یاد داشتند که در مصر اتفاق افتاده بوده. چنانکه می دانیم، داستان موسای و انبیای بنی اسرائیل در قرآن با آنچه در تورات کنونی آمده است تفاوت دارد؛ علاوه بر موسای که شخصیتش در این تورات با شخصیت موسای تورات کنونی متفاوت بوده، داوود و سلیمان نیز که در تورات کنونی دو شاه بوده اند که خطاهای بزرگی هم داشته اند ولی پیامبر

نبوده‌اند و کسان دیگری در زمان آنها نبوت داشته‌اند، در توراتِ یهودانِ حجازِ هردوشان پیامبرانِ گزیدهٔ خدا بوده‌اند. در توراتِ کنونیِ داوود و سلیمان پادشاهان یک شهر و چند روستا بوده‌اند، ولی در داستان آن توراتِ دیگر که در قرآن نیز آمده است داوود و سلیمان شاهان سراسر گیتی بودند و کلیهٔ موجودات روی زمین در فرمان داشتند. داستانِ ابراهیم نیز در آن تورات - آن‌گونه که در قرآن آمده - با توراتِ کنونی تفاوت بسیار داشته است. یقیناً توراتِ دیگری نزد یهودانِ حجاز بوده که داستانهایش با داستانهای توراتِ یهودان اورشلیم تفاوت داشته، و آنچه مردم حجاز می‌شنیده‌اند داستانهای این توراتِ دیگر بوده، توراتی که کشتارِ یادشده را مربوط به مصر می‌دانسته، و هامان را - به‌درستی - وزیرِ فرعون مصر (یعنی کارگزارِ شهریار مصر) می‌دانسته است. نام هامان در شش مورد در قرآن آمده و تصریح شده که وزیرِ فرعون و همدست او برای نابودگری بنی اسرائیل بود، و به همین سبب مورد خشم خدای بنی اسرائیل قرار گرفت؛ و سرانجام به کیفر کردار بدش رسیده همراه فرعون غرق شد.

نوشته‌هایی که در سدهٔ اخیر در مصر، در همین جزیرهٔ یب (جزیرهٔ الفیله) کشف شده است حقیقت رخداد را برای ما بیان می‌دارد، و با بازخوانی آنها معلوم می‌شود که اصل واقعه در مصر اتفاق افتاده بوده است. اما نویسندگانِ توراتِ کنونی حضور جماعاتِ یهودی در مصر به رسمیت نمی‌شناخته‌اند، و عقیده داشته‌اند که پس از آنکه بنی اسرائیل همراه موسا از مصر گریختند دیگر هیچ‌گاه هیچ یهودی‌ئی در مصر نزیسته است. یهودان مصر نیز اختلافشان با یهودان اورشلیم چندان بود که قبلهٔ آنها را به رسمیت نمی‌شناختند و قبلهٔ خاص خودشان را داشتند که در همان جزیره ساخته بودند. علت سکوت توراتِ کنونی (تورات اورشلیم) دربارهٔ یهودان مصر نیز همین اختلافِ ریشه‌یی است.

اینک داستانِ رهاییِ یهودان از کشتار همگانی با یک نماد دینی به نام «فوریم» گره خورده است و از آن به‌عنوان یکی از مهمترین رخدادهای تاریخِ یهود یاد می‌شود و همه‌ساله یهودان در سراسر گیتی آن‌روز را گرامی می‌دارند؛ گرامی‌داشتِ روزی که قرار بوده یهودان کشتار همگانی شوند ولی دشمنان آنها که برضدشان توطئه چیده بوده‌اند کشتار شده‌اند تا بندگانِ گزیدهٔ خدای اسرائیل زنده بمانند و نام خدایشان جاویدان بماند. این داستان در توراتِ کنونی چنین آمده است:

در زمانِ آحشویروش، همان آحشویروش که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد، در آن ایام در حینی که آحشویروش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنهٔ شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنتش ضیافتی برای جمیع سروران و

خادمان خود برپا نمود و بزرگان پارس و ماد از امرا و سروران ولایتها به حضور او بودند. پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری جلال سلطنت خویش و مجد و عظمت خود را جلوه می داد. پس از انقضای آن روزها پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوش از کهتر و مهتر یافت شدند مهمانی هفت روزه در ساختمان باغ قصر پادشاه برپا نمود. پرده ها از کتان سفید و لاجورد باریسمانهای سفید و ارغوان در حله های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگ فرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و مرمر سیاه بود. و آشامیدن از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلف بود و شرابه های ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید. شهبانو و شتی نیز ضیافتی برای زنان خانه شاهي آحشویروش پادشاه برپا کرد.

در روز هفتم چون دل پادشاه از شراب خوش شد هفت سرانوکر، یعنی مهمومان و بزنا و حربونا و بگتا و ابغتا و زاتر و کرکسرا که در حضور آحشویروش پادشاه خدمت می کردند، را فرمود که شهبانو و شتی را با تاج شاهی به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروران نشان دهد، زیرا نیکومنظر بود. اما شهبانو و شتی نخواست که به حسب فرمانی که پادشاه به دست سرانوکران فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده غضبش در دلش برافروخته گردید... آنگاه «ممنوکان» به حضور شاه عرض کرد که... اگر این عمل و شتی نزد زنان در ممالک شایع شود شوهرانشان در نظرشان خوار خواهند شد.

پس از این واقعه شاه می فرماید که دیگر و شتی حق ندارد که در بزمهای شاه حضور یابد. سپس تصمیم می گیرد که همسر دیگری بگیرد و به جای و شتی شهبانوی ایران کند. مردی یهودی در شوش می زید که مردخای نام دارد و دختر عمویش را که پدر و مادرش مرده اند در خانه اش سرپرستی می کند. مردخای یهودی نیرنگ بازی می کند و این دختر که نام یهودیش هدهسه بوده را به عنوان یک دوشیزه ایرانی که نامش استر (ستاره) است به کارگزاران شاه معرفی می کند تا به شاه نشان داده شود.

پس چون فرمان پادشاه شایع شد و دختران بسیار در دارالسلطنه شوش زیر دست «هیجای» جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه زیر دست هیجای که نگهبان زنان بود آوردند. و آن دختر به نظر او پسند آمده توجه او را جلب کرد...

پس استر را در سال هفتم سلطنتِ آخشوئروش پادشاه در ماه دهم که ماه طیبیت باشد به قصر شاهی آوردند. و پادشاه استر را بیش از همه زنان دوست داشت و بیش از همه دوشیزگان در حضور وی نعمت و التفات یافت، لذا تاج شاهی را بر سرش گذاشت و او را به جای وشتی شهبانوی خویش کرد...

در آن ایام در حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود دو نفر از سرانوکران پادشاه و محافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده خواستند که بر آخشوئروش پادشاه دست اندازند. و چون مردخای از این امر اطلاع یافت آنرا به شهبانو استر خبر داد، و استر از زبان مردخای به شاه خبر داد. پس این امر را تفحص نموده صحیح یافتند و هر دو ایشان را برادر کشیدند و این قصه در حضور پادشاه در کتاب تواریخ ایام نوشته شد.

پس از این وقایع آخشوئروش پادشاه هامان ابن همداتا اجاجی را عظمت داده به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسائی که با او بودند بالاتر گذاشت و جمیع نوکران شاه که در دروازه شاه بودند به هامان سر فرود می آوردند و سجده می کردند، زیرا شاه چنین فرموده بود. لیکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد. و نوکران شاه که در دروازه شاه بودند از مردخای پرسیدند که تو چرا نسبت به فرمان شاه بی توجهی می نمائی؟ هرچند روز به روز به او می گفتند به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا سخن مردخای ثابت می شود یا نه، زیرا به ایشان خبر داده بود که من یهودی هستم.

و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید از غضب مملو گردید. و چونکه دست انداختن بر مردخای تنها به نظر او سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی کرد که در تمام مملکت آخشوئروش بودند، زیرا قوم مردخای بودند.

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آخشوئروش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضور هامان و هرماه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد «فور» یعنی قرعه می انداختند. پس هامان به آخشوئروش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوما در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده اند و شرائع ایشان مخالف همه قوما است و شرائع پادشاه را به جا نمی آورند و ایشان را چنین وا گذاشتن برای پادشاه مفید نیست. اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند... پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند

و بر سروران هر قوم مرقوم شد... تا همه یهودیان را از پیر و جوان در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آزار باشد هلاک کنند و اموال ایشان را غارت کنند... و این حکم در دارالسلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند، اما شهر شوش مشوش بود.

چنانکه می بینیم، شاهنشاه ایران می خواسته شهبانو را طلاق بدهد و با دختر دیگری ازدواج کند و این دختر را شهبانوی ایران سازد، و یک یهودی حیلہ گر او را فریب می دهد و یک دختر یتیم یهودی را به عنوان اینکه ایرانی است به شاهنشاه قالب می کند، و این دختر بی نام و نشان یهودی شهبانوی ایران می شود. نه شاهنشاه و نه هیچ کس از درباریان و بزرگان ایران متوجه این فریب بزرگ نمی شود. شاهنشاه به مانند یکی از دهاتی ها یا یک کدخدای دهاتی، وقتی می خواسته زن بگیرد، چیزی جز زیباییِ دختر برایش اهمیت نداشته، و همینکه دختر را دیده او را پسندیده و بی پرس و جو گرفته و تاج بر سرش نهاده شهبانو کرده است.

نویسندگان داستانهای تورات در تقلب کاری و برگرفتن داستانهای دیگران و منسوب کردن آنها به خودشان دست درازی داشته اند؛ و این را در بسیاری از داستانهای تورات می توان دید. به نظر می رسد که این بخش داستان می بایست که از داستان معروف «نارگیلیه» گرفته شده باشد که یونانیان می گفتند ایرانیان او را به آتن فرستاده بوده اند تا سران آتن را فاسد کند و به تبعیت از ایان بکشاند، و او نزد سران آتن برای خودش جا باز کرد و همه اسرار آتن را برای دربار ایران می فرستاد و در یونان جنگ داخلی به راه افکند، جنگی که سالها ادامه یافت و خرابیها و کشتارها به دنبال آورد، و پیش از این درباره اش سخن رفت.

دربار شاهنشاهی هم در این داستان ساده لوحانه چنان خانه بی در و پیکری بوده که یک مرد بی نام و نشان یهودی به نام مردخای پس آنکه چند روزی در کنار دروازه سرای پادشاهی نشسته بوده با حیلہ گری برای خودش در آن جا باز کرده بوده و به مقام بلند رسیده است بدون آنکه معلوم شود که اهل کجا است و از چه خاندان و قومی است و از کجا آمده است. هیچ کس از بزرگان دربار ایران نیز از اصل و نسب و پیشینه او هیچ آگاهی نداشته است. شاهنشاه حتی خبر نداشته که یهودان دین دیگری دارند و طبق احکام دین ایرانی رفتار نمی کنند، و همدان اجاجی این را به او اطلاع داده و از او اجازه گرفته که همه یهودان را کشتار و نابود کند.

جالبترین بخش این داستان رسم قرعه اندازی در دربار شاهنشاه برای آن بوده که تصمیم بگیرند که در پایان هر سال باید کدام یک از اقوام زیرسلطه شاهنشاهی کشتار همگانی شوند (در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آحشویروش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضور هامان و

هرماه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد فور یعنی قرعه می انداختند.) و آن سال قرعه به نام یهودان در آمد که کشتار همگانی شوند، و قرار شد که یهودان سراسر جهان در روز سیزدهم ماه آخر سال کشتار و نابود گردند. علت تصمیم به کشتار آنها نیز همین قرعه اندازی است نه چیز دیگری که باعث کيفردهی باشد.

در دنباله داستان می خوانیم که مردخای یهودی که استر را حيله گرانه شهبانوی ایران کرده بود هم‌روزه به‌طور ناشناس در برابر دروازه سرای شاه می نشست، و اتفاقاً زمزمه دو مرد خشمگین مست از نوکران شاه که تصمیم به کشتن شاه گرفته بودند را شنید و آنرا توسط استر به شاه رساند. این خدمت که جان شاه را نجات داده بود سبب شد که او دروازه بان خانه شاه شود. شاه خبر نداشت که مردخای از خویشان استر و پرورنده او است. هاما ن وقتی متوجه می شود که مردخای از قوم یهود است تصمیم می گیرد که همه یهودان جهان را نابود کند. علت این امر نیز فقط یهودی بودن مردخای است نه چیز دیگری. مردخای به استر رهنمود می دهد که برای به کشتن دادن هاما ن توطئه بچیند. پس استر از شاه اجازه می گیرد که هاما ن را با شاه مهمان کند. در همین روزها شاه به یاد مردخای می افتد و بر آن می شود که به مردخای به خاطر خدمتی که با افشای توطئه قتل به او کرده است پاداش بزرگی بدهد، و این در حالی بود که هاما ن قصد بر دار کردن مردخای را داشت و دار را نیز آماده کرده بود. در این مهمانی استر به هاما ن سخنانی می گوید که باعث خشم شاه بر هاما ن می شود و شاه برای فرو نشانندن خشم خویش به باغ قصر می رود تا قدم بزند. و چون شاه به بیرون می رود استر زمينه می چیند که هاما ن وارد خوابگاه او شود و در غیاب او بر بستر او بخوابد. هاما ن فریب می خورد و وارد خوابگاه استر می شو و روی بستر او می خوابد، و شاه می آید و او را می بیند و به جلاد می سپارد تا اعدام اش کند.

چون پادشاه از باغ قصر به مجلس برگشت، هاما ن بر بستری که استر بر آن می خوابید افتاده بود. پادشاه گفت: آیا شهبانو را نیز در خانه من بی عصمت می کند؟ سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که روی هاما ن را پوشانند. آنگاه «حربونا» - یکی از سرانوکرائی که در حضور پادشاه بود گفت: اینک دار پنجاه گزی که هاما ن آنرا به جهت مردخای که آن سخن نیکو برای پادشاه گفته است فراهم نموده در خانه هاما ن حاضر است. پادشاه فرمود که هاما ن را بر همان دار به چارمیخ بکشند. پس هاما ن را بر بالای داری که برای مردخای فراهم کرده بود بر دار کشیدند و خشم پادشاه فرو نشست.

چنانکه می بینیم، انبیای یهودی این داستان را با بخیه کردن چند داستان که در اینجا

و آنجا شنیده بوده‌اند بسیار ساده‌لوحانه ساخته‌اند. علاوه بر داستان نارگیلیه، جای پای یکی از داستانهای کتیسیاس دروغین نیز در اینجا به‌خوبی نمایان است. استاتیرای داستان کتیسیاس به‌زن «احشویروش» تبدیل شده، و برخی از داستانهای توطئه در دربار داریوش دوم و آردشیر دوم که کتیسیاس به پریزاتیش (یعنی پریزاتیش) نسبت داده نیز وارد داستان استر شده است. پریزاتیش می‌شود و شتی، و استاتیرا می‌شود استر.

داستانهایی این‌گونه در تورات بسیار است که از این سو و آن سو گرفته شده و بخیه شده و مصادره شده و به‌قوم یهود نسبت داده شده است. انبیای یهود در موارد بسیاری چنین بخیه‌هایی انجام داده داستانهای را به‌خودشان وابسته‌اند، و از آن جمله داستان معروف به آب انداختن موسا است که رونویسی از داستان سارگون اکّادی است که اتفاقاً متن اصلی آن در کاوشهای باستانشناسی سدهٔ اخیر از زیر زمین بیرون آمده و ترجمه و منتشر شده است. همچنین است داستان طوفان نوح که رونویسی ناقصی از بخشی از الواح معروف گلگامیش است، و آن فیضان عظیمی بوده که در زمانهای بسیار دوری در سرزمین سومر اتفاق افتاده بوده است، و پیش از این در جای خود به‌آن اشاره کردیم.

اگر شاخ و بالهای داستان استر و مردخای را بزدائیم خواهیم دید که اصل داستان همان موضوع جزیرهٔ یب در مصر است. وقتی به‌نامهای شخصیت‌هایی که در این داستان آمده است دقت کنیم، می‌بینیم که نامها آرامی‌اند. قهرمان این داستان نیز همان «هامان پسر همداتا اجاجی» است. «اجاجی» یعنی از قبیلهٔ اجاج، که گفتیم یکی از قبایل کنعانی فلسطین بوده است. شهریار مصر نیز جایش را به‌شاهنشاه داده و شاهنشاه نیز خشیارشا است. همهٔ این دستکاریها برای آن بوده که تا بر اهمیت رخداد افزوده گردد و قوم یهود اهمیت و منزلت بیشتری برای خودش بترشد. شاخ و بالهایش نیز داستان نارگیلیه و بخشی از داستان کتیسیاس دروغین، بعلاوه یک داستان نامعلوم دیگر است که به‌هم بخیه شده‌اند. پریزاتیش که در داستان کتیسیاس زن داریوش دوم و مادر آردشیر دوم است در تورات به‌وشتی شهبانوی خشیارشا تبدیل شده است. استاتیرا که در داستان کتیسیاس زن آردشیر دوم است در تورات استر است و شهبانوی بعدی خشیارشا است. توطئه‌گر در داستان کتیسیاس پریزاتیش است و قربانیش استاتیرا؛ ولی در داستان تورات، توطئه‌گر استر یهودی است. در داستان کتیسیاس استاتیرا به‌توطئه و شتی از میان می‌رود، و در داستان تورات این و شتی است که به‌خشم شاه گرفتار شده نابود می‌شود.

هدف انبیای یهود از وارد تورات کردن داستان استر و مردخای آن بوده که واقعهٔ دینی

موسوم به فوریم را با دربار ایران پیوند دهند، و همچون دیگر داستان‌هایی که چند جای دیگر تورات نیز به خودشان نسبت داده‌اند در اینجا نیز خودشان را قوم برگزیده و ممتاز جلوه‌گر سازند. مگر ما نمی‌بینیم که آنها از یک غلام بی‌شان و مرتبت یهود به نام یوسف که گفته شده غلام زرخرید یک حاکم محلی در جایی از مصر بوده (احتمالاً در نقطه‌ئی از غرب رود اردن که جزو مصر بوده) که پدر و مادر و برادرانش را نیز به حاکم مصری فروخته بوده در یک روایت داستانی چه شخصیتی برای خودشان ساخته‌اند و چه گونه او را وارد کاخ فرعون کرده به تصمیم‌گیر دستگاه سلطنت فرعون تبدیل کرده‌اند؟ داستان استر و مردخای نیز با شاخ و بالهای بسیار آراسته شده است تا نشانگر عظمت قوم یهود باشد؛ قومی که به سبب احساس حقارت شدیدی که در اثر تحقیرهای سخت سده‌های متمادی در ژرفای روحشان انباشته شده بوده است برای خودشان به افسانه‌سازیهائی پرداخته‌اند تا احساس حقارت عینی را تبدیل به احساس غرور رؤیایی‌ئی کنند که انبیایشان همواره با پشتکار بسیار در آنها می‌دیدند. و الحق که در این راه بسیار هم موفق بودند. همین افسانه‌ها بوده که قوم یهود را به عنوان یک قوم مشخص برای همیشه در تاریخ حفظ کرده است تا آنکه در روزگار ما به چنین موقعیت ممتازی در جهان رسانده و به حاکمان حقیقی جهان تبدیل ساخته است.

در داستان استر و مردخای اساسی‌ترین ویژگی قومی یهود نیز بیان شده است، و آن رؤیای نابودگری مخالفان قوم یهود و سلطه انحصاری بر جهان است؛ موضوعی که دهها بار در تورات توسط خدای اسرائیل فرمان داده شده است و در جای خود اشاره‌ئی به آن خواهیم داشت. این رؤیا در داستان استر به ساده‌انگاری یک روستایی بی‌خبر از دنیا و جمعیت کشورها ولی مالا مال از احساس حقارت فروخته و آتش کینه در دل مانده و دارای روحی دیو صفت و درنده‌خو و تشنه خون بیان شده است. در این داستان، قرعه‌اندازی سالانه مزعومی که برای کشتار یکی از اقوام زیر سلطه شاهنشاهی انجام می‌گرفته به تدبیر یک زن و مرد یهودی به کشتار دسته‌جمعی دشمنان یهود در سراسر جهان می‌انجامد؛ انجام این دستور نیز به خود یهودان واگذار می‌شود تا به دل‌خواه خودشان دشمنانشان را در هر جا که هستند کشتار کنند؛ و این آرزوی رویایی سبغانه و بسیار خشونت‌گرای بنی اسرائیلی را برای خنک کردن دل دگرستیز خودشان ساخته‌اند:

پادشاه به همه یهودیانی که در همه شهرها بودند اجازه داد که به جهت جانهای خود جمع شده مقاومت نمایند، و تمامی قومها و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می‌داشتند با اطفال و زنان ایشان هلاک کنند و بکشند و نابود کنند و اموالشان را تاراج کنند. و حکم پادشاه

در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد به همه ولایت‌های احشویروش رسانده شد که یهودیان در آن روز جمع شوند و از دشمنان خود انتقام بکشند... و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جائی که حکم و فرمان پادشاه رسید برای یهودیان شادی و سرور و بزم و روی خوش بود، و بسیاری از قومهای زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس از یهودان بر ایشان مستولی شده بود.

و در روز سیزده ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، ... یهودان بر دشمنان خود استیلا یافتند و در همه ولایت‌های احشویروش پادشاه جمع شدند تا بر آنان که قصد ایشان داشتند دست بیندازند. و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان ایشان و عاملان پادشاه یهودان را اعانت کردند زیرا که ترس از مردخای بر دل ایشان مستولی شده بود از آن رو که مردخای در خانه پادشاه معظم شده و آوازه او در همه ولایتها شایع گردیده بود. پس یهودان جمیع دشمنان خود را به شمشیر زده کشتند و هلاک کردند، و با ایشان هرچه خواستند کردند، و فرزنداطا و دلون و اسفانا و فورانا و ادلیا و اریدانا و فرمشنا و اریسا و اریدا و بزانا یعنی همه پسران همداتا که دشمن یهود بود را کشتند... در دارالسلطنه شوش پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کردند، ... و ده پسر هامان را بر دار آویختند... و باز در روز چهاردهم آذار یهودان در شوش جمع شدند و سیصد نفر را کشتند، و در سایر ولایات هفتاد و هفت هزار نفر را کشتند... و مردخای یهودی بعد از احشویروش پادشاه شخص دوم مملکت بود.

این گونه، انبیای داستان پرداز تورات امور شاهنشاهی هخامنشی را در رؤیای کودکانه و خشم پرستان به دست مردخای یهودی می دهند. ولی در داستانهای دیگرشان که همچنان مربوط به یهودان میان رودان و خوزستان است، سخن از بیچارگی یهودان است، و کمک‌هایی که دربار ایران به آنها می کند تا بتوانند به دیار خودشان برگردند و شهرشان اورشلیم و معبد نیاکانشان را بازسازی کنند؛ و آن را پیش از این خواندیم.

مردخای این افسانه پس از این در داستانهای تورات به کلی فراموش می شود، و همچنین است استر این افسانه. ولی شاید مردی به نام مردخای و زنی به نام استر در خاندانهای مقدسین یهودان خوزستان وجود داشته‌اند بدون آنکه هیچ ارتباطی با دربار ایران داشته باشند؛ ولی از نامشان برای ساختن این افسانه استفاده شده است؛ همچنان که از نام یکی از انبیای افسانه‌های یهود که دانیال بوده برای ساختن چندین افسانه مشابه که یک زمان ۳۰۰ ساله را دربر می گیرد استفاده کرده‌اند، و یکی از سوره‌های بزرگ تورات (کتاب دانیال)

به افسانه‌های او اختصاص دارد. دانیال افسانه تورات در زمان نبوخذ نصر (اواخر سده هفتم پم) پیامبر بوده و به دربار نبوخذ نصر راه یافته و برای نبوخذ نصر پیش‌گویی کرده، صدسال بعد در زمان داریوش بزرگ به دربار ایران راه یافته و دارای جاه بود، در دربار داریوش دوم هم مقام مهمی داشته، تا زمان داریوش سوم زنده بوده و از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی خبر داده است. داستانهای مربوط به زندگی این دانیال نیز بخیه چندین افسانه محلی است که در زمانی از سده دوم پم از جاهای گوناگون گردآوری شده است.